

انجيل لوقا

هدف لوقا از نوشتن انجيل

از آنجهت که بسياری دست خود را دراز کردند به سوی تالیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،

چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،

من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تونولیسماي تیوفلس عزیز،

تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.

مژده تولدیعی به زکریا

در ایام هیرو دیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابت نام داشت.

۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بیعیب سالک بودند.

۷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابت نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.

۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنات میکرد،

حسب عادت کهنات، نوبت او شد که به قدس خداوند در آمده، بخور بسوزاند.

۱۰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت میکردند.

ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بروی ظاهر گشت.

۱۲ چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.

۱۳ فرشته بدو گفت: «ی زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده

است و زوجه ات ایصابت برای تو پسری خواهد زاید و اورا یحیی خواهی نامید.

۱۴ و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.

۱۵ زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و

از شکم مادر خود، پر از رو حال قدس خواهد بود.

۱۶ و بسیاری از بنیاسرائیل را، به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.

۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تادهای پدران را به طرف

پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.»

زکریا به فرشته گفت: «بن را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجهام دیرینه سال است؟»

فرشته در جواب وی گفت: «ن جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مرده دهم.

۲۰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.»

و جماعت منتظر زکریا می بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند.

۲۲ اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره می کرد و ساکت ماند.

۲۳ و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.

و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت:

«اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مرده تولد عیسی به مریم

و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.

۲۷ نزد باکره های نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.

۲۸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «لام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با تو است و تو در میان زنان مبارک هستی.»

چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است.

۳۰ فرشته بدو گفت: «ی مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافتی.

۳۱ و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.

۳۲ او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خدا تحت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.

۳۳ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»

مریم به فرشته گفت: «بن چگونه میشود و حال آنکه مردی را نشناختم؟»
فرشته در جواب وی گفت: «و حال قدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه
خواهد افکند، از آنجهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد.
۳۶ و اینک ایصابت از خویشان تو نیز در پیری به پرسی حامله شده و این ماه ششم است،

مر او را که نازاد میخوانند.

۳۷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.»

مریم گفت: «ینک کنیز خدا و ندَم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته
از نزد او رفت.

مریم به دیدار الیزابت میرود

در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت.

۴۰ و به خانه زکریا درآمده، به ایصابت سلام کرد.

۴۱ و چون ایصابت سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابت
به روح القدس پر شده،

به آواز بلند صدای او گفت: «و در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم
تو.

۴۳ و از کجا این به من رسید که مادر خدا و ندَم، به نزد من آید؟

زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زد من شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت
آمد.

۴۵ و خوشحال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خدا و ندَم به وی گفته شد، به
انجام خواهد رسید.»

پس مریم گفت: «ان من خدا و ندَم را تحمید میکند،

و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،

زیرا بر حقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال
خواهند خوانند،

زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است،

و رحمت او نسلا بعد نسل است. بر آنانی که از اومی ترسند.

- ۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.
- ۵۲ جباران را از تخت‌ها به زیر افکند. و فروتنان را سرفراز گردانید.
- ۵۳ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولت‌مندان را تهیدست رد نمود.
- ۵۴ بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیت خویش، چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریت او تا ابد الاباد.»
- و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد.
- تولد یحیی تعمید دهنده
- اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری زیاد.
- ۵۸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بروی کرده، با او شادی کردند.
- ۵۹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او مینهادند.
- ۶۰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: «ی بلکه به یحیی نامیده میشود.»
- به وی گفتند: «زقبیله تو هیچکس این اسم را ندارد.»
- پس به پدرش اشاره کردند که «وراچه نام خواهی نهاد؟»
- او تحت‌های خواسته بنوشت که «ام او یحیی است» و همه متعجب شدند.
- ۶۴ در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد.
- ۶۵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت.
- ۶۶ و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟»
- و دست خداوند با وی می بود.
- و پدرش زکریا از رو حال قدس پر شده نبوت نموده، گفت:
- «داوند خدای اسرائیل مبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد.»
- ۶۹ و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داد.
- ۷۰ چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم انبیای او می بودند،

رہائی از دشمنان ما و از دست آتانی که از منافرت دارند،
 ترحمت را بر پدران ما بجا آر و عهد مقدس خود را تذکر فرماید.
 ۷۳ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد،
 که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رہائی یافته، او را بخوف عبادت کنیم.
 ۷۵ در حضور او به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.
 ۷۶ و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی
 خرامید، تا طرق او را مپیاسازی،
 تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گگاهان ایشان.
 ۷۸ به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود،
 تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت
 نماید.»
 پس طفل نمو کرده، در روح قوی میگشت. و تا روز ظهور خود برای اسرائیل،
 در بیابان بسر میبرد.

تولد عیسی در بیت لحم

و در آن ایام حکمی از او غسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی
 کنند.
 ۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیرینوس والی سوریه بود.
 ۳ پس همه مردم هریک به شهر خود برای اسم نویسی میرفتند.
 ۴ و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت.
 زیرا که او از خاندان و آل داود بود.
 ۵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد.
 ۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده،
 پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنذاقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که
 برای ایشان در منزل جای نبود.
 چوپانان به ملاقات عیسی میروند
 و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش میکردند.

- ۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبر یابی خداوند برگرد ایشان تابید و بیغایت ترسان گشتند.
- ۱۰ فرشته ایشان را گفت: «ترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما میدهم که برای جمیع قوم خواهد بود.
- ۱۱ که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهندهای که مسیح خداوند باشد متولد شده.
- ۱۲ و علامت برای شما این است که طفلی در قنடைقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.»
- در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیحکنان میگفتند: «دارا در اعلیٰ علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.»
- و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان بایکدیگر گفتند: «لان به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.»
- پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.
- ۱۷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شہرت دادند.
- ۱۸ و هر که میشنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب مینمود.
- ۱۹ اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه میداشت.
- ۲۰ و شبانان خدا را تعجیب و حمدکنان برگشتند، بهسبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.
- مریم و یوسف، عیسی را به خانه خدا میبرند
- و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود.
- ۲۲ و چون ایام تطهیر ایشان بر حسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند.
- ۲۳ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رحم را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود.
- ۲۴ و تاقربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاختهای یاد و جوجه کبوتر.

۲۵ واینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بروی بود.

۲۶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.

پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند،

او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت:

«لخالای خداوند بنده خود را رخصت میدهی، به سلامتی بر حسب کلام خود.

۳۰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، که آن را پیش روی جمیع امتهامپا ساختی.

۳۲ نوری که کشف حجاب برای امتها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بود.»

و یوسف و مادرش از آنچه در باره او گفته شد، تعجب نمودند.

۳۴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «ینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت.

۳۵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود»، و زنی نبیه بود، حنانام، دختر فنوئیل از سبط اشیر بسیار سانخورده، که از زمان بکارت هفت سال باشوهر سر برده بود.

۳۷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول میبود.

۳۸ او در همان ساعت درآمد، خدا را شکر نمود و در باره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود.

و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند.

۴۰ و طفل نموده، به روح قوی میگشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بروی میبود.

عیسای نوجوان با علمای دین سخن میگوید

- ووالدین او هر ساله بجهت عید فصیح، به اورشلیم میرفتند.
- ۴۲ و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند.
- ۴۳ و چون روزها را تمام کرده مراجعت مینمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند.
- ۴۴ بلکه چون گمان میبردند که او در قافله است، سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود میجستند.
- ۴۵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند.
- ۴۶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را میشنود و از ایشان سوال همی کرد.
- ۴۷ و هر که سخن او را می شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می گشت.
- چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تورا جستجو می کردیم.»
- او به ایشان گفت: «زهر چه مرا طلب می کردید، مگر ندانستاید که باید من در امور پدر خود باشم؟»
- ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند.
- ۵۱ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان میبود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه میداشت.
- ۵۲ و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی میکرد.

یحیی تعمید دهنده راه را برای عیسی آماده میکند

(تی:، مرقس:)

در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پیلاطس، والی یهودیه بود و هیروдіس، تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک ایطوریه تراخونیتس ولیسانئوس تیتراک آبلیه و حنا و قیافا روسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده، به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمید توبه بجهت آمرزش گناهان موعظه میکرد.

۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که میگوید: «دای ندا کنندهای در بیابان که راه خداوند را میسازید و طرق او را راست نمائید.

۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست و هر گچی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد
و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.»

آنگاه به آن جماعتی که برای تعمیدوی بیرون میآمدند، گفت: «ای افعیزادگان، که شمارا نشان داد که از غضب آینده بگریزد؟

پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما میگویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. ۹ والآن نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده میشود.»

پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «ه کنیم؟»

او در جواب ایشان گفت: «ر که دو جامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هر که خوراک دارد نیز چنین کند.»

و با جگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ای استاد چه کنیم؟»

بدیشان گفت: «یاد ترا آنچه مقرر است، مگیرید.»

سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «اچه کنیم؟» به ایشان گفت: «ر کسی ظلم مکنید و بر هیچکس اقترا مز نید و به مواجب خود اکتفا کنید.»

و هنگامی که قوم مترصد میبودند و همه در خاطر خود در باره یحیی تفکر مینمودند که این مسیح است یا نه،

یحیی به همه متوجه شده گفت: «ن شمارا به آب تعمید می دهم، لیکن شخصی توانا تر از من میآید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شمارا به روح القدس و

آتش تعمید خواهد داد.

۱۷ او غربال خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در

انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.»
و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت میداد.

هیرودیس یحیی را زندانی میکند

اما هیرودیس تیتزارک چون به سبب هیرودیا، زن برادر او فیلیپس و سایر بدیهایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت،

این را نیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمیمید می‌دهد

(تی:، مرقس:)

اما چون تمامی قوم تعمیمید یافته بودند و عیسی هم تعمیمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد

و روح القدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.

نسب نامه عیسی

(تی:)

و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گان خلق، پسر

یوسف ابن هالی

ابن متات، بن لاوی، بن ملکی، بن ینا، بن یوسف،

ابن متاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حسلی، بن نجی،

ابن مات، بن متاتیا، بن شمعی، بن یوسف، بن یهودا،

ابن یوحنا، بن ریسا، بن زرو بابل، بن سالتیئیل، بن زبوری،

ابن ملکی، بن ادی، بن قوسام، بن ایلهودام، بن عیر،

ابن یوسی، بن ایلعادر، بن یوریم، بن متات، بن لاوی،

ابن شمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیا قیم،

ابن ملیا، بن مینان، بن متات ابن ناتان، بن داود،

ابن یسی، بن عوبید، بن بو عز، بن شلمون، بن نحشون،

ابن عمیناداب، بن آرام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا،

ابن یعقوب، بن اسحق، بن ابراهیم، بن تارح، بن ناحور،

ابن سروج، بن رعور، بن فالج، بن عابر، بن صالح،

ابن قینان، بن ارفکشاد، بن سام، بن نوح، بن لامک،

ابن متوشالغ، بن خنوخ، بن یارد، بن مهلتیل، بن قینان،
ابن انوش، بن شیث، بن آدم، بن الله.

تجربه عیسی

(تی:، مرقس:)

اما عیسی پر از روح مقدس بوده، از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.
۲ و مدت چهل روز ابلیس او را تجربه مینمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام
شد، آخر گرسنه گردید.
و ابلیس بدو گفت: «گریس خدا هستی، این سنگ را بگوتانان گردد.»
عیسی در جواب وی گفت: «کتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه
به هر کلمه خدا.»
پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظهای بد و نشان داد.
۶ و ابلیس بدو گفت: «میع این قدرت و حشمت آنها را به تو میدهم، زیرا که به من
سپرده شده است و به هر که میخواهم میبخشم.
۷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.»
عیسی در جواب او گفت: «ی شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش
کن و غیر او را عبادت منما.»
پس او را به اورشلیم برده، برکنگره هیکل قرارداد و بدو گفت: «گریس خدا هستی، خود
را از اینجا به زیر انداز.
۱۰ زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را در باره تو حکم فرمایند تا تو را محافظت کنند.
۱۱ و تو را به دستهای خود بردارند، مباد اپایت به سنگی خورد.»
عیسی در جواب وی گفت که «فته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.»
و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

موعظه عیسی در جلیل

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.

۱۵ و او در کتابش ایشان را تعلیم میداد و همه او را تعظیم میکردند.

طرد عیسی از ناصره

و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست.

۱۷ آنگاه صحیفه اشعیا بنی رابدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است

«وح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی، موعظه کنم و تا کوبیدگان را، آزاد سازم،
و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.»

پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بروی دوخته میبود.

۲۱ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «مروز این نوشته در گوشه‌های شما تمام شد.» و همه بروی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر میشد، تعجب نموده، گفتند: «گر این پسر یوسف نیست؟»

بدیشان گفت: «آینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طیب خود را شفا داده. آنچه شنیدهایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.»
و گفت: «آینه به شما می گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.

۲۵ و به تحقیق شمار می گویم که بسایه زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قطعی عظیم در تمامی زمین پدید آمد،

و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه زنی در صرغه صیدون.

۲۷ و بسا برصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی واحدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.»

پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پراز خشم گشتند.

۲۹ و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند، تا او را به زیرافکنند.

۳۰ ولی از میان ایشان گذشته، برفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم میدهد

(رقس:)

و به کفر ناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم میداد.

۳۲ و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت میبود.

۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادگان میگفت:

«های عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمدهای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدوس خدا.»

پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: «اموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.

۳۶ پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر میکند و بیرون میآیند!»

و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی، پهن شد.

شفای مادر زن بطرس و بسیاری دیگر

(تی:، مرقس:)

و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادر زن شمعون را تب شدیدی

عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند.

۳۹ پس بر سر وی آمده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول شد.

و چون آفتاب غروب میکرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفاداد.

۴۱ و دیوهان نیز از بسیاری بیرون میرفتند و صبحه زنان میگفتند که «و مسیح پسر خدا

هستی.» ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه عیسی در سراسر جلیل
(تی:، مرقس:)

و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده،
نزدش رسیدند و او را باز میداشتند که از نزد ایشان نرود.
۴۳ به ایشان گفت: «الزام است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا ابشارت
دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.»
پس در گالیس جلیل موعظه مینمود.

معجزه صید ماهی

و هنگامی که گروهی بروی ازدحام می نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه
جنیسارت ایستاده بود.
۲ و دوزورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آن‌ها بیرون آمده، دام‌های
خود را شست و شومی نمودند.
۳ پس به یکی از آن دوزورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که
از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم میداد.
و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «ه میانه دریاچه بران و دام‌های خود را برای
شکار ببند از ید.»
شمعون در جواب وی گفت: «ی استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتم، لیکن به
حکم تو، دام را خواهیم انداخت.»
و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان
گسسته شود.
۷ و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند.
پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.
شمعون بطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ی خداوند از من دور
شوزیرا مردی گاه‌کارم.»
چونکه به سبب صید ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده
بود.

۱۰ وهم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زبدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «ترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.»
پس چون زور قهارا به نگار آوردند همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

شفای یک جذامی

(تی:، مرقس:)

و چون او در شهری از شهرها بود ناگاه مردی پراز برص آمده، چون عیسی را دید، به روی در افتاد و از او درخواست کرده، گفت: «داوندا، اگر خواهی میتوانی مرا طاهر سازی.»
پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «بخوام. طاهر شو.» که فوراً برص از او زایل شد.

۱۴ او را قدغن کرد که «بچکس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه‌های بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.»

لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،

و او به ویرانه‌ها عزت جست، به عبادت مشغول شد.

شفای مرد فلج

(تی:، مرقس:)

روزی از روزها واقع شد که او تعلیم میداد و فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل ویهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوت خداوند برای شفای ایشان صادر میشد، که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و میخواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.

۱۹ و چون به سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه در آورند پر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.

۲۰ چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ی مرد، گاهان تو آمرزیده شد.»
آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده، گفتن گرفتند: «ین کیست که کفر میگوید. جز خدا اولس کیست که بتواند گاهان را بیا مرزد؟»

عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «را در خاطر خود تفکرمی کنید؟»

کدام سهلتر است، گفتن اینکه گاهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه بر خیز و بخرام؟ لیکن تابدا نید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت، تو را میگویم بر خیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.»

در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمدگن روانه شد.

۲۶ وحیرت همه را فرو گرفت و خدا را تعجید مینمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «مروز چیزهای عجیب دیدیم.»

ضیافت در خانه متی

(تی:، مرقس:)

از آن پس بیرون رفته، با جگیری را که لاوی نام داشت، بر جایگاه نشسته دید. او را گفت: «ز عقب من بیا.»

در حال همهمه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.

۲۹ ولاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.

۳۰ اما کاتبان ایشان و فریسیان همهمه نموده، به شاگردان او گفتند: «رای چه با باجگیران و نگاهکاران اکل و شرب میکنند؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان.

۳۲ و نیامدهام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(تی:، مرقس:)

پس به وی گفتند: «ز چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار میدارند و نماز میخوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب میکنند.»

بدیشان گفت: «یامی توانید پسران خانه عروسی را مادمی که داماد با ایشان است روزهدار سازید؟»

بلکه یامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.»

ومثلی برای ایشان آورد که «پچکس پارچه‌های از جامه نورا بر جامه کهنه وصله نمی کند
والا آن نورا پاره کند و وصله‌های که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نبود.
۳۷ و هیچکس شراب نورا در مشکهای کهنه نمی ریزد و الا شراب نو، مشکها را پارہ
میکند و خودش ریخته و مشکها تباه می‌گردد.
۳۸ بلکه شراب نورا در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند.
۳۹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نورا طلب کند، زیرا میگوید
کهنه بهتر است.»

شاگردان در روز سبت گندم می‌چینند

(تی:، مرقس:)

و واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشت زارها می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌ها
می‌چیدند و به کف مالیده می‌خوردند.
۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «راکاری می‌کنید که کردن آن در سبت جایز
نیست.»
عیسی در جواب ایشان گفت: «یا نخوانده‌اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که
گرسنه بودند،
که چگونه به خانه خدا در آمده‌اند نان تقدّمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن
آن جزیه کهنه روانیست.»
پس بدیشان گفت: «سر انسان مالک روز سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار

(تی:، مرقس:)

و در سبت دیگری به کنیسه در آمده تعلیم میداد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک
بود.
۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر او می‌داشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او
یابند.
۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «رخیز و در میان
بایست.» در حال برخاسته بایستاد.
۹ عیسی بدیشان گفت: «ز شما چیزی می‌پرسم که در روز سبت کدام رواست، نیکویی کردن

یابدی، رهانیدن جان یا هلاک کردن؟»
 پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «ست خود را دراز کن.» او چنان
 کرد و فوراً دستش مثل دست دیگر صحیح گشت.
 ۱۱ اما ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر می‌گفتند که «اعیسی چه کنیم؟»

انتخاب دوازده حواری (رقس):

و در آن روزها بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد.
 ۱۳ و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده،
 ایشان را نیز رسول خواند.

۱۴ یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس
 و برتولما،

متی و توما، یعقوب ابن حلفی و شمعون معروف به غیور.

۱۶ یهودا برادر یعقوب و یهودای استخریوطی که تسلیم‌کننده وی بود.
 موعظه بالای کوه
(تی):

و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی
 بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کنار دریا ی صور و صیدون آمدند تا کلام او را
 بشنوند و از امراض خود شفا یابند.

۱۸ و کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند.

۱۹ و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند. زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را
 صحت میبخشید.

پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «و شایحال شما ای مساکین زیرا ملکوت
 خدا از آن شماست.»

۲۱ خوشحال شما که اکنون گرسنه‌اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشحال شما
 که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید.

۲۲ خوشحال شما وقتی که مردم بخاطر پسرانسان از شما نفرت گیرند و شمار از خود جدا
 سازند و دشنام دهند و نام شمار مثل شری بیرون کنند.

۲۳ در آن روز شاد باشید و وجد نمایید زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد، زیرا که به همین‌طور پدران ایشان با انبیا سلوک نمودند.

«یکن‌وای بر شما ای دو لتمدان زیرا که تسلی خود را یافت‌اید.

۲۵ وای بر شما ای سیر شدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد.

۲۶ وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذب کردند.

درباره دوست داشتن دشمنان

(تی:)

«یک‌گای شنوندگان شمارا می‌گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید.

۲۸ و هر که شمارا لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید.

۲۹ و هر که بر رخسار تو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبارانیز از او مضایقه مکن.

هر که از تو سوال کند بدو ده و هر که مال تو را گیرد از وی بازخواه.

۳۱ و چنانکه می‌خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همان‌طور با ایشان سلوک نمایید.

«یرا اگر محبان خود را محبت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا نگاه‌کاران هم محبان خود را محبت مینمایند.

۳۳ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه نگاه‌کاران نیز چنین می‌کنند.

۳۴ و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا نگاه‌کاران نیز به نگاه‌کاران قرض می‌دهند تا از ایشان عوض گیرند.

۳۵ بلکه دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهد بود چونکه او با ناسپاسان

و بدکاران مهربان است.

۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.

درباره انتقاد از دیگران

(تی):

«اوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید.

۳۸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشردۀ و جنبانیدۀ و لبریز شدۀ را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانهای که میبیماید برای شما پیوده خواهد شد.»

پس برای ایشان مثل زد که «یا میتواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفرهای نمی افتند؟

شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بود.

۴۱ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است میبینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی بینی؟

و چگونه بتوانی برادر خود را گویی برادر را اجازت ده تا خس را از چشم تو بر آورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی بینی. ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود بر آوری.

میوه های درخت زندگی انسان

(تی):

«براهیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد.

۴۴ زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته میشود از خار انجیر را نمی یابند و از بوته، انگور را نمی چینند.

۴۵ آدم نیکو از خزینۀ خوب دل خود چیز نیکو برمی آورد و شخص شریر از خزینۀ بد دل خویش چیز بد بیرون می آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان سخن میگوید.

عمارت روی صخره یاشن

(تی):

«چون است که مرا خداوند خداوند امی گوید و آنچه میگویم بعمل نمی آوری. ۴۷ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را به جا آورد، شمار ایشان میدهم که به چه

کس مشابهت دارد.

۴۸ مثل شخصی است که خانهای میساخت و زمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود.

۴۹ لیکن هر که شنید و عمل نیاورد مانند شخصی است که خانهای بر روی زمین ببینید بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

ایمان سر باز روی

(تی):

و چون همه سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد.

۲ و یوز باشی را غلامی که عزیز او بود مریض و مشرف بر موت بود.

۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده غلام او را شفا بخشد.

۴ ایشان نزد عیسی آمده به الحاح نزد او التماس کرده گفتند: «ستحق است که این احسان را برایش بهجا آوری.

۵ زیرا قوم ما را دوست میدارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.»

پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوز باشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده بدو گفت: «داوند از حمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف

من در آیی.

۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سختی بگو تا بنده من صحیح شود.

۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکر یان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، میرود و به دیگری بیا، میآید و به غلام خود این را بکن، میکنند.»

چون عیسی این را شنید، تعجب نمود و به سوی آن جماعتی که از عقب او میآمدند روی گردانیده، گفت: «ه شما می گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافتادم.»

پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن

و دوروز بعد به شهری مسمی به نائین میرفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش میرفتند.

۱۲ چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوه زنی بود میبردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی میآمدند.

۱۳ چون خداوند او را دید، دلش براو سوخت و به وی گفت: «ریان مباش.» و نزدیک آمده تا بوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ی جوان تورامی گویم برخیز.»

در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد. ۱۶ پس خوف همه را فرا گرفت و خدا را تمجید بکنان میگفتند که «بیای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقد نموده است.»

پس این خبر در باره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

بر طرف کردن شک یحیی

(تی:)

و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند.

۱۹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که «یا توان آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟»

آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «چی تعمیم دهند ما را نزد تو فرستاده، میگوید آیات تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.»

در همان ساعت، بسیاری را از مرزها و بلا یا و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید.

۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «روید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کران، شنوا و مردگان، زنده میگردند و به فقر ابشارت داده میشود.

۲۳ و خوشبحال کسی که در من لغزش نخورد.»

و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، در باره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «رای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیانی را که از یاد در جنبش است؟ بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر میپوشند و عیاشی میکنند، در قصرهای سلاطین هستند.»
 ۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیانبیای را؟! بلی به شما میگویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است.

۲۷ زیرا این است آنکه در باره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تومی فرستم تاراه تورا پیش تو مهیا سازد.

۲۸ زیرا که شمارا میگویم از اولاد زنان نبیای بزرگتر از یحیی تعمید دهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.»

و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تعجبید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.
 ۳۰ لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رد نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند. آنگاه خداوند گفت: «ردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه میباشند؟

اطفالی را می مانند که در بازار هانشسته، یکدیگر را صد از ده میگویند، برای شما نواختیم رقص نکردید و نوحه گری کردیم گریه نمودید.

۳۳ زیرا که یحیی تعمید دهنده آمد که نه نان میخورد و نه شراب میآشامید، میگوید دیو دارد.

۳۴ پسر انسان آمد که میخورد و میآشامد، میگوید اینک مردی است پر خور و پادیه پرست و دوست باجگیران و نگاهکاران.

۳۵ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق میشود.

تدهین پایهای عیسی

و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی در آمده بنشست.
 ۳۷ که ناگاه زنی که در آن شهر نگاهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشهای از عطر آورده،

در پشت سر او نزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود

و خشک‌نیدن آن‌ها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آن‌ها را به عطر تدهین کرد. چون فریسیای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود میگفت که «بن شخص اگر نبی بودی هر آینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس میکند، زیرا نگاهکاری است.»

عیسی جواب داده به وی گفت: «ی شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ی استاد بگو.»

گفت: «لبکاری را دیده‌کار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی. ۴۲ چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو او را زیاد تر محبت خواهد نمود.»

شمعون در جواب گفت: «مان میکنم آنکه او را زیاد تر بخشید.» به وی گفت: «یکو گفتی.»

پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «بن زن را نمی بینی، به خانه تو آمدم آب بجهت پایهای من نیارودی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آن‌ها را خشک کرد.

۴۵ مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد. ۴۶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین کرد.

۴۷ از این جهت به تو میگویم، گاهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر مینماید.» پس به آن زن گفت: «ناهان تو آمرزیده شد.»

و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گاهان را هم میآمرزد. ۵۰ پس به آن زن گفت: «یمان تو را نجات داده است به سلامتی روانه شو.»

زنانی که پیروی عیسی میکردند

و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه مینمود و به ملکوت خدا بشارت میداد و آن دوازده باوی میبودند.

۲ و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفایافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدلیه

که از او هفت دیوی بیرون رفته بودند،
ویوناز وجه خوزا، ناظر هیرو دیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را
خدمت می کردند.

مثل چهار نوع زمین

(تی:، مرقس:)

و چون گروهی بسیار فراهم میشدند و از هر شهر نزد او می آمدند مثل آورده، گفت
که «زرگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم میکاشت بعضی بر
کنار راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.
۶ و پارهای بر سنگلاخ افتاده چون روید از آن جهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.
۷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود.
۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده روید و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت
ندادرداد «رکه گوش شنو ادا رد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(تی:، مرقس:)

پس شاگردانش از او سوال نموده، گفتند که «عنی این مثل چیست؟»
گفت: «مارا دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است ولیکن دیگران رابه واسطه
مثلهای، تا نگر بسته نبینند و شنیده درک نکنند.
۱۱ اما مثل این است که تخم کلام خداست.

۱۲ و آنانی که در کنار راه هستند کسانی میباشند که چون میشوند، فوراً بلیس آمده
کلام را از دلهای ایشان میر باید، مباد ایمان آورده نجات یابند.

۱۳ و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی میباشند که چون کلام را می شنوند آن رابه
شادی می پذیرند و اینهاریشه ندارند پس تا مدتی ایمان میدارند و در وقت آزمایش، مرتد
میشوند.

۱۴ اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی میباشند که چون شنوند میروند و اندیشه های روزگار
و دولت و لذات آن ایشان را خفه میکند و هیچ میوه به کمال نمی رسانند.

۱۵ اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی میباشند که کلام رابه دل راست و نیکو

شنیده، آن رانگاه میدانند و با صبر، ثمر می‌آورند.
«هیچکس چراغ را فروخته، آن را زیر ظرفی یا تحتی پنهان نمی‌کند بلکه بر چراغدان می‌گذارد
تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.

۱۷ زیرا چیزی پنهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدانشود.
۱۸ پس احتیاط نماید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد
و از آنکه ندارد آنچه گمان هم میبرد که دارد، از او گرفته خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی میکند
(تی:، مرقس:)

و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند.
۲۰ پس او را خبر داده گفتند: «در و برادرانت بیرون ایستاده می‌خواهند تو را ببینند.»
در جواب ایشان گفت: «در و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به جا
می‌آورند.»

آرام کردن طوفان دریا
(تی:، مرقس:)

روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «ه سوی آن
نگار دریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند.

۲۳ و چون می‌رفتند، خواب اوراد در بود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرو آمد، بحدی
که کشتی از آب پر میشد و ایشان در خطر افتادند.

۲۴ پس نزد او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «ستادا، استاد، هلاک می‌شویم.» پس
بر خاسته باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد.

۲۵ پس به ایشان گفت: «یمان شما کجا است؟» ایشان ترسان و متعجب شده بایکدی بگرمی
گفتند که «من چطور آدمی است که بادها و آب راهم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند.»

اخراج ارواح ناپاک
(تی:، مرقس:)

و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند.

۲۷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوها داشتی و رخت نپوشیدی و در خانه ثماندی بلکه در قبرها منزل داشتی دچار وی گردید.

۲۸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به آواز بلند گفت: «ی عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.»

زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کندها بسته نگاه میداشتند، بندها را میگسیخت و دیو او را به صحرا میراند.

۳۰ عیسی از او پرسیده، گفت: «ام تو چیست؟» گفت: «جنون.» زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.

۳۱ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.

و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در کوه میچریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد.

۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند.

۳۴ چون گراز بانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.

پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند نزد عیسی رسیدند و چون آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است ترسیدند.

۳۶ و آنانی که این را دیده بودند ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفایافته بود.

۳۷ پس تمام خلق مرزوبوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوبی شدیدی بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود.

۳۸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت:

«خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد.

زننده کردن دختر یارس

(تی:، مرقس:)

و چون عیسی مراجعت کرد خالق اورا پذیرفتند زیر اجمیع مردم چشم به راه اومی داشتند.

۴۱ که ناگاه مردی، یارس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید.

۴۲ زیرا که اورا دختر یگانهای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون میرفت خالق بر او ازدحام مینمودند.

ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبا نموده و هیچکس نمی توانست اورا شفا دهد،

از پشت سروی آمده، دامن ردای اورا لمس نمود که در ساعت جریان خونس ایستاد.

۴۵ پس عیسی گفت: «یست که مرالمس نموده.» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایاش گفتند: «ی استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام میکنند و می گویند کیست که مرا لمس نمود؟»

عیسی گفت: «لبته کسی مرالمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.»

چون آن زن دید که نمی تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب اورا لمس نمود و چگونه فور شفا یافت.

۴۸ وی را گفت: «ی دختر خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.»

و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «خترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.»

چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «رسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.»

و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچکس را نگذاشت که به اندرون آید.

۵۲ و چون همه برای او گریه و زاری می کردند او گفت: «ریان مباشید نمرده بلکه خفته است.»

پس به او استهزا کردند چونکه میدانستند که مرده است.
 ۵۴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد و گفت: «ی دختر بر خیز.»
 و روح او برگشت و فوراً خواست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراکی دهند.
 ۵۶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچکس را از این ماجرا خبر ندهند.

اعزام دوازده شاگرد

(تی:، مرقس:)

پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.

۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا مواعظه کنند و مریضان را صحت بخشند.

۳ و بدیشان گفت: «یچیز بجهد راه بر مدارید نه عصا و نه توشه بدان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه.»

۴ و به هر خانهای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید.

۵ و هر که شمارا نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید خاک پایهای خود را نیز بیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.»

پس بیرون شده در دهات میگشتند و بشارت میدادند و در هر جا صحت میبخشیدند.

قتل یحیی تعمید دهنده

(تی:، مرقس:)

اما هیروдіس تیتراک، چون خبر تمام این وقایع را شنید مضطرب شد، زیرا بعضی میگفتند که یحیی از مردگان برخاسته است،

و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.

۹ اما هیروдіس گفت «ریحی را از تنش من جدا کردم ولی این کیست که درباره او چنین خبر می شنوم» و طالب ملاقات وی میبود.

خوراکی به پنجهزار نفر

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو باز گفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانهای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت.

۱۱ اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام مینمود و هر که احتیاج به معالجه میداشت صحت میبخشید. و چون روز روزه زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند: «ردم را مرخص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته منزل و خوراک برای خویشان پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا میباشیم.»

او بدیشان گفت: «ما ایشان را غذا دهید.» گفتند: «اراج پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخریم.»

زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.» ایشان همچنان کرده همه را نشانیدند.

۱۶ پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.

۱۷ پس همه خورده سیر شدند. و دوازده سبد پراز پاره های باقیمانده برداشتند.

اعتراف پطرس

(تی:، مرقس:)

و هنگامی که او به تنهایی دعا میکرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «ردم مرا که میدانند؟»

در جواب گفتند: «حیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیگران میگویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.»

بدیشان گفت: «ما مرا که میدانید؟» پطرس در جواب گفت: «سیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، مرقس:)

پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچکس را از این اطلاع مدهید.

- ۲۲ وگفت: «ازم است که پسرانسان زحمت بسیار ببینند و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان ردا شده کشته شود و روز سوم بر خیزد.»
- پس به همه گفت: «گر کسی بخوهد مرا پیروی کند میباید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روز بردارد و مرا متابعت کند.
- ۲۴ زیرا هر که بخوهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.
- ۲۵ زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را برباید و هدایای آن را زیان رساند.
- ۲۶ زیرا هر که از من و کلام من عاقد و پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت.
- ۲۷ لیکن هر آینه به شما میگویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذاتقه موت را نخواهند چشید.»
- تبدیل هیات عیسی
(تی:، مرقس:)
- و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند.
- ۲۹ و چون دعای کردهیات چهره او متبدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد.
- ۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند.
- ۳۱ و به هیات جلالی ظاهر شده در باره رحلت او که میبایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگومی کردند.
- اما پطرس و رفقاییش را خواب در ربود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند.
- ۳۳ و چون آن دو نفر از او جدا می شدند، پطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی دانست چه می گفت.
- ۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش میبود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون

داخل ابر میشدند، ترسان گردیدند.

۳۵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که «بن است پسر حبیب من، اورا بشنوید.»
و چون این آواز رسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند هیچکس
را در آن ایام خبر ندادند.

شفای پسر دیورده

(تی:، مرقس:)

و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار اورا استقبال نمودند.
۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت: «ی استاد به تو التماس میکنم که بر

پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است.

۳۹ که ناگاه روحی اورا می گیرد و دفعه صیحه میزند و کف کرده مصرع میشود و
اورا فشرده به دشواری رها میکند.

۴۰ و از شاگردان درخواست کردم که اورا بیرون کنند نتوانستند.»

عیسی در جواب گفت: «ی فرقه پیامان کج روش، تا کی باشما باشم و متحمل شما گردم.
پسر خود را اینجا بیاور.»

و چون او میآمد دیو او را دریده مصرع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب
داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد.

۴۳ و همه از بزرگی خدا متحیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند
به شاگردان خود گفت:

دو مین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، مرقس:)

«بن سخنان را در گوشهای خود فرایید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.»
ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که
آن را زوی پرسند.

بحث درباره بزرگی

(تی:، مرقس:)

و در میان ایشان مباحثه شد که کدامیک از ما بزرگتر است.

۴۷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده طفلی بگرفت و او را نزد خود برپا داشت.
 ۴۸ و به ایشان گفت: «رکه این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

شاگردان مانع شخصی میشوند که نام عیسی را بکار میبرد
 (رقس):

یوحنا جواب داده گفت: «ی استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج میکند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی کند.»
 عیسی بدو گفت: «و ما مانع مکنید. زیرا هر که ضد شما نیست با شماست.»
 بهای پیروی از عیسی
 (تی):

و چون روزهای صعود او نزدیک میشد روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد.
 ۵۲ پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای او تدارک بینند.
 ۵۳ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم میبود.

۵۴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ی خداوند آیا مینخواهی بگویم که آتش از آسمان باریده اینها را فرو گیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟»

آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «می دانید که شما از کدام نوع روح هستید.

۵۶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد.»
 پس به قریبهای دیگر رفتند.

و هنگامی که ایشان میرفتند در اثنای راه شخصی بدو گفت: «داوند اهر جاروی تو را متابعت کنم.»

عیسی به وی گفت: «و باهان را سوراخهاست و مرغان هوار آشیانها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.»

و به دیگری گفت: «ز عقب من بیا.» گفت: «داوند اول مرا رخصت ده تا بروم پدر

خود را دفن کنم.»

عیسی وی را گفت: «گزار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو پرووبه ملکوت خدا موعظه کن.»

و کسی دیگر گفت: «داوند اتورا پیروی میکنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.»

عیسی وی را گفت: «سیکه دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی باشد.»

اعزام هفتاد نفر از شاگردان

و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد.

^۲ پس بدیشان گفت: «صاد بسیار است و عمه کم. پس از صاحب حصاد در خواست کنید تا عمه ها برای حصاد خود بیرون نماید.

^۳ بروید، اینک من شمارا چون برهه‌ها در میان گرگان میفرستم.

^۴ و کیسه و تو شهدان و کفش با خود بردارید و هیچکس را در راه سلام ننمایید،

و در هر خانهای که داخل شوید، اول گوید سلام بر این خانه باد.

^۶ پس هر گاه ابن السلام در آن خانه باشد، سلام شمارا آن قرار گیرد و الا به سوی شما راجع شود.

^۷ و در آن خانه توقف نمائید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل مکنید.

^۸ و در هر شهری که رفتید و شمارا پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید.

^۹ و مریشان انجار اشفا دهید و بدیشان گوید ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.

^{۱۰} لیکن در هر شهری که رفتید و شمارا قبول نکردند، به کوچه‌های آن شهر بیرون شده بگوئید،

حتی خاکی که از شهر شمارا مانده است، بر شما میافشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.

۱۲ و به شما می‌گویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود. و ای برتوای خورزین؛ و ای برتوای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صورتی که ظاهر می‌شد، هر آینه مدتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه می‌کردند. ۱۴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود.

۱۵ و توای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته‌ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد. آنکه شمارا شنود، مرا شنیده و کسی که شمارا حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می‌کنند.»

بدیشان گفت: «ن شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می‌افتد.

۱۹ اینک شمارا قوت میبخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید.

۲۰ ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می‌کنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.»

در همان ساعت، عیسی در روح و جلد نموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تورا سپاس می‌کنم که این امور را از داناان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلیای پدر، چونکه همچنین منظور نظر تو افتاد.»

و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «مچیز را پدر به من سپرده است. و هیچکس نمی‌شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر نخواهد برای او مکشوف سازد.»

و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «و شایحال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند.»

۲۴ زیرا به شما می‌گویم بسا انبیا و پادشاهان میخواستند آنچه شما می‌بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

حکایت سامری نیکو

ناگاه یکی از فقهای برخاسته از روی امتحان به وی گفت: «ی‌استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟»

به وی گفت: «رتورات چه نوشته شده است و چگونه میخوانی؟»
جواب داده، گفت: «بنکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.»

گفت: «یکو جواب گفתי. چنین بکن که خواهی زیست.»
لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «همسایه من کیست؟»
عیسی در جواب وی گفت: «ردی که از اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت، بهدستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم مرده و اگذارده بر رفتند.»

۳۱ اتفاق کاهنی از آن راه می‌آمد، چون او را بدید از نگاره دیگر گرفت.
۳۲ همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگریسته از نگاره دیگر گرفت.
«یکن شخصی سامری که مسافر بود نزد وی آمده چون او را بدید، دلش بروی بسوخت.
۳۴ پس پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروانسرای رسانید و خدمت او کرد.»

۳۵ با ممدان چون روانه میشد، دو دینار در آورده بهسرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تودهم.

«س به نظرتو کدامیک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که بهدست دزدان افتاد؟»
گفت: «نکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «رو و تو نیز همچنان کن.»

دیدار مریم و مرثا

و هنگامی که میرفتند او وارد بلدی شد و زنی که مرثا نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت.

۳۹ او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را میشنید.
۴۰ اما مرثا بجهت زیادتی خدمت مضطرب میبود. پس نزدیک آمده، گفت:
«ی‌خداوند آیات تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.»

عیسی در جواب وی گفت: «ی مرتاه، ای مرتاه تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری.»
 ۴۲ لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم درباره دعا

و هنگامی که او در موضعی دعا میکرد چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت:

«داوند ادعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.»

بدیشان گفت: «رگاه دعا کنید گویدای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت

تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز کرده شود.

۳ نان کفاف ما را روزی روزی مابده.

۴ و گاهان ما را بخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را میبخشیم. و ما را در آزمایش

میاور، بلکه ما را از شر بررهایی ده.»

و بدیشان گفت: «یست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگویدای

دوست سه قرص نان به من قرض ده،

چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم.

۷ پس او از اندرون در جواب گوید مرا زحمت مده، زیرا که الان در بسته است و بچه

های من در رختخواب با من خفته اند نمی توانم برخاست تا به تو دهم.

۸ به شمای گویم هر چند به علت دوستی بر نخیزد تا بدو دهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد

برخواست و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.

«من به شما میگویم سوال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید

یافت. بگوید که برای شما باز کرده خواهد شد.

۱۰ زیرا هر که سوال کند، یا بدوهر که بطلبد، خواهد یافت و هر که کو بد، برای او باز

کرده خواهد شد.

۱۱ و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد یا اگر ماهی

خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد،

یا اگر تخم مرغی بخواهد، عقربی بدو عطا کند.

۱۳ پس اگر شما با آنکه شریر هستید میدانید چیزهای نیکو را به اولاد خود بایده داد، چند مرتبه زیاد تر پدر آسمانی شمار و حال قدس را خواهد داد به هر که از او سوال کند.»
پایخ به اتهامات خصمانه

و دیوی را که گنگ بود بیرون میگرد و چون دیوی بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند.

۱۵ لیکن بعضی از ایشان گفتند که «یوهارا به یاری بعز بول رئیس دیوها بیرون میکند.»
و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند.

۱۷ پس او خیالات ایشان را در رک کرده بدیشان گفت: «رملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانهای که برخانه منقسم شود، منهدم گردد.

۱۸ پس شیطان نیز اگر به ضد خود منقسم شود سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا میگوید که من به اعانت بعز بول دیوها را بیرون میکنم.

۱۹ پس اگر من دیوها را به وساطت بعز بول بیرون میکنم، پسران شامبه و ساطت که آنها را بیرون میکنند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود.

۲۰ لیکن هر گاه به انگشت خدا دیوها را بیرون میکنم، هر آینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.

وقتی که مرد زور آور سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ میباشد.

۲۲ اما چون شخصی زور آور ترازاو آید بر او غلبه یافته همه اسلحه او را که بدان اعتماد میداشت، از او میگیرد و اموال او را تقسیم میکند.

۲۳ کسیکه با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی کند، پراکنده میسازد.

چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکانهای بیاب بطلب آرامی گردش میکند و چون نیافت میگوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم بر می گردم.

۲۵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته میبندد.

۲۶ آنگاه میرود و هفت روح دیگر، شریر تراز خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن

میگردد و او آخر آن شخص از او ائتش بدتر میشود.»
 چون او این سخنان را میگفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت «و شا بحال آن رحمی
 که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.»
 لیکن او گفت: «لکه خوشا بحال آنانی که کلام خدا را میشوند و آن را حفظ می کنند.»

هشدار درباره بیایمانی

و هنگامی که مردم بر او ازدحام مینمودند، سخنگفتن آغاز کرد که «ینان فرقههای شیرینند
 که آیتی طلب میکنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی.»

۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد
 بود.

۳۱ ملکه جنوب در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد
 زیرا که از قاصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان
 است.

۳۲ مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته برایشان حکم خواهند کرد زیرا که
 به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.

تعلیم درباره نور باطنی

و هیچکس چراغی نمی افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانهای بگذارد، بلکه بر چراغدان،
 تاهر که داخل شود روشنی را ببیند.

۳۴ چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است تمامی جسدت نیز روشن
 است ولیکن اگر فاسد باشد، جسدت نیز تاریک بود.

۳۵ پس با حذر باش مباد انوری که در تو است، ظلمت باشد.

۳۶ بنا بر این هرگاه تمامی جسمت روشن باشد و ذرهای ظلمت نداشته باشد همهاش روشن
 خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تورار و شانی میدهد.»

نکوهش رهبران مذهبی

و هنگامی که سخن میگفت یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت
 بخورد. پس داخل شده بنشست.

۳۸ اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود.

۳۹ خداوند وی را گفت: «مانا شمالی فریسیان بیرون پیاله و بشقاب را طاهر میسازید ولی درون شما پر از حرص و خبثت است.

۴۰ ای احمقان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟

بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک همه چیز برای شما طاهر خواهد گشت.

۴۲ وای بر شمالی فریسیان که دهیک از عناع و سداب و هر قسم سبزی را می دهید و

از دادرسی و محبت خدا تجا و زمی نمائید، اینهارا میباید بهجا آورید و آنها را نیز ترک نکنید.

۴۳ وای بر شمالی فریسیان که صدر کایس و سلام در بازارها را دوست میدارید.

۴۴ وای بر شمالی کاتبان و فریسیان ریا کار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید

که مردم بر آنها راه میروند و نمی دانند.»

آنگاه یکی از فقها جواب داده گفت: «ی معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش میکنی؟»

گفت «ای بر شما نیز ای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم مینهد و خود بر آن بارها،

یک انگشت خود را نمی گذارید.

۴۷ وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا میکنید و پدران شما ایشان را کشتند.

۴۸ پس به کارهای پدران خود شهادت میدید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان

را کشتند و شما قبرهای ایشان را میسازید.

۴۹ از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان میفرستم و

بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد،

تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.

۵۱ از خون هاییل تا خون زکریا که در میان مذبح و هیکل کشته شد. بلی به شما می

گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد.

۵۲ وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشتهاید که خود داخل نمی شوید و داخل شوندگان

را هم مانع میشوید.»

و چون او این سخنان را بدیشان میگفت، کاتبان و فریسیان با او بشدت در آویختند و در مطالب

بسیار سوالها از او میکردند.

۵۴ و در کمین او میبودند تا نکتههای از زبان او گرفته مدعی او بشوند.

هشدار علیه ریاکاری

و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پامال می‌کردند، به شاگردان خود به سخنگفتن شروع کرد. «ول آنکه از خمیر مایه فریسیان که ریاکاری است احتیاط کنید.

۲ زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد.

۳ بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنائی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید بر پشت بام‌ها آشود.

۴ لیکن ای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید.

۵ بلکه به شما نشان می‌دهم که از که باید ترسید، از او ترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما می‌گویم از او ترسید.

۶ آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی‌شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فروموش نمی‌شود؟

بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم مکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.

«یکن به شما می‌گویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد.

۹ اما هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد.

۱۰ و هر که سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هر که به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد.

۱۱ و چون شمار ادرکلیس و به نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجت آورید یا چه بگویید.

۱۲ زیرا که در همان ساعت روح القدس شمار خواهد آموخت که چه باید گفت.»

حکایت ثروتمندان

و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بفرماتارث پدر را با من تقسیم

کنده.»

به وی گفت: «ی‌مرد که مرا بر شهادت او بریام قسم قرار داده است؟»

پس بدیشان گفت: «نهار از طمع پیرهیزید زیر آگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.»

ومثلی برای ایشان آورده، گفت: «خصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد.

۱۷ پس با خود اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم.

۱۸ پس گفت چنین می‌کنم انبارهای خود را خراب کرده، بزرگ‌تر بنا می‌کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد.

۱۹ و نفس خود را خواهم گفت کهای جان اموال فراواند و خسته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی پرداز.

۲۰ خداوی را گفت ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت، آنگاه آنچه اند و ختهای، از آن که خواهد بود؟

همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خداد و ولتند نباشد.»

پس به شاگردان خود گفت: «زاین جهت به شما می‌گویم که اندیشه مکنید بجهت جان

خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه پوشید.

۲۳ جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است.

۲۴ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری

دارند و خدا آنها را می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟

و کیست از شما که به فکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزایش دهد.

۲۶ پس هر گاه توانایی کوچکتان را در کار و اندر آید چرا برای مابقی می‌اندیشید.

۲۷ سوسنهای چمن را بنگرید چگونه نمو می‌کنند و حال آنکه نه زحمت می‌کشند و نه میریسنند،

اما به شما می‌گویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.

۲۸ پس هر گاه خدا علنی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده میشود چنین

میپوشاند، چقدر بیشتر شمارای سستایمانان.

۲۹ پس شما طالب مباشید که چه بخورید یا چه بپاشید و مضطرب مشوید.

۳۰ زیرا که امت های جهان، همه این چیزها را میطلبند، لیکن پدر شما میدانند که به این چیزها احتیاج دارید.

۳۱ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد. ترسان مباشید ای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شماست که ملکوت را به شما عطا فرماید. ۳۲ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و پیدتباہ نسازد. ۳۴ زیرا جایی که خزانه شماست، دل شما نیز در آنجا میباید.

آمادگی برای بازگشت مسیح

کمرهای خود را بسته چراغهای خود را افروخته بدارید. ۳۶ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را میکشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هر وقت آید و در را بکوبد، بیدارنگ برای او بازکنند. ۳۷ خوشحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما میگویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.

۳۸ و اگر در یاس دوم یا سوم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشحال آن غلامان. ۳۹ اما این را بدانید که اگر صاحبخانه میدانست که دزد در چه ساعت میآید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانهاش نقب زنند.

۴۰ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان میآید.» پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.» خداوند گفت: «س کیست آن ناظر امین و دانا که مولای او وی را بر سایر خدام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند.

۴۳ خوشحال آن غلام که آفایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد.

۴۴ هر آینه به شما میگویم که او را بر همه مایملک خود خواهد گماشت.

۴۵ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول میانجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگساریدن شروع کند،

هر آینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دوباره کرده نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد.
 «ما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را میانساخت تا به اراده او عمل نماید، تاز یانه بسیار خواهد خورد.
 ۴۸ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تاز یانه کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاد شود از وی مطالبه زیاد تر گردد و نزدیک هر که امانت بیشتر نهند از او بازخواست زیاد تر خواهند کرد.

هشدار درباره اختلافات و جداییها

من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه میخوامم اگر الان در گرفته است.
 ۵۰ امامرا تعمیدی است که پیام و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسر آید.
 ۵۱ آیا گمان میبرید که من آمدهام تا سلامتی بر زمین بخرم؟ نی بلکه به شما میگویم تفریق را.
 ۵۲ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند دوازده و سه و سه از دو جدا خواهند شد، پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خار سوزا عروس و عروس از خار سوسو مفارقت خواهند نمود.»

هشدار درباره بحرانهای آینده

آنگاه باز به آن جماعت گفت: «نگامی که ابری بینید که از مغرب پدید آید، بیتامل میگوید باران میآید و چنین میشود.
 ۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی میوزد، میگوید گرما خواهد شد و میشود.
 ۵۶ ای ریاکاران، میتوانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی شناسید؟
 و چرا از خود به انصاف حکم نمی کنید؟
 و هنگامی که بامدعی خود نزد حاکم میروی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را بهسرنگ سپارد و سرنگ تو را به زندان افکند.
 ۵۹ تو را میگویم تافلوس آخر را دانکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

دعوت به توبه

در آن وقت بعضی آمده اورا از جلیلیانی خبر دادند که پیلاطس خون ایشان را با قربانی های ایشان آمیخته بود.

۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «یا گمان میبرید که این جلیلیان گناهکار تر بودند از سایر سکنه جلیل از اینرو که چنین زحمات دیدند؟

نی، بلکه به شما میگویم اگر تو به نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.

۴ یا آن هجده نفری که برج درسلوام برایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گمان میبرید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم، خطا کار تر بودند؟

حاشا، بلکه شمار امی گویم که اگر تو به نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.» پس این مثل را آورد که «خصی درخت انجیری در تارکستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت.

۷ پس به باغبان گفت اینک سه سال است میآیم که از این درخت انجیر میوه بطلم و نمی یابم، آن را بر چرازمین رانیز باطل سازد.

۸ در جواب وی گفت، ای آقا امسال هم آن را مهلت ده تا گردش را کننده کود بریزم، پس اگر ثمر آورد و الا بعد از آن، آن را ببر.»

شفای زن بیمار

و روز سبت در یکی از گائیس تعلیم میداد.

۱۱ و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعیف میداشت و منحنی شده ابد نمی توانست راست بایستد، در آنجا بود.

۱۲ چون عیسی اورا دید وی را خوانده گفت: «ی زن از ضعف خود خلاص شو.» و دست های خود را بروی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تحمید نمود.

۱۴ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنرو که عیسی اورا در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «ش روز است که باید کار بکنید در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سبت.»

خداوند در جواب او گفت: «ی ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از خور باز کرده بیرون نمی برد تا سیر آتش کند؟

و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی بایست او را در روز سبت از این بندرها نمود؟»
و چون این را بگفت همه مخالفان او خجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب همه کارهای بزرگ که از وی صادر میگشت.

تعلیم درباره ملکوت خدا

پس گفت: «لکوت خدا چه چیز را میماند و آن راه کدام شی تشبیه نمایم.
۱۹ دانه خردلی را مانند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس روید و درخت بزرگ گردید، بجدی که مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه گرفتند.»
باز گفت: «رای ملکوت خدا چه مثل آورم؟

خمیر مایه ای را میماند که زنی گرفته در سه پیمانۀ آرد پنهان ساخت تا همه بخمر شد.»
تعلیم درباره ورود به ملکوت خدا

و در شهرها و دهات گشته، تعلیم میداد و به سوی اورشلیم سفر میکرد،
که شخصی به وی گفت: «ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت:
«دو جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما میگویم بسیاری طلب
دخول خواهند کرد و نخواهند توانست.»

۲۵ بعد از آنکه صاحبخانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز
کنید و گوید خداوند خداوند برای ما باز کن. آنگاه وی در جواب خواهد
گفت شمارائی شناسم که از کجا هستید.

۲۶ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه های
ما تعلیم دادی.

۲۷ باز خواهد گفت، به شما میگویم که شمارائی شناسم از کجا هستید؟ ای همه بدکاران
از من دور شوید.

۲۸ در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم و اسحق و یعقوب و جمیع انبیارا
در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده بایند
و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست.

- ۳۰ و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»
اندوه عیسی برای اورشلیم
- در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «و رشو و از اینجای برو زیرا که هیرودیس میخواست تورا به قتل رساند.»
 ایشان را گفت: «روید و به آن روباه گوید اینک امروز و فردا دیوهارا بیرون می‌کنم و مریضان را صحت میبخشم و در روز سوم کامل خواهم شد.»
- ۳۳ لیکن میباید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود.
- ۳۴ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کرت خواستم اطفال تورا جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه‌های خویش را زیر بالهای خود میگیرد و نخواستید.
- ۳۵ اینک خانه شماری ای شما خراب گذاشته میشود و به شمایی گویم که مراد یگر نخواهید دید تا وقتی آید که گوید مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.»
- شفای مرد بیمار**
- و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او میبودند، و اینک شخصی مستسقی پیش او بود،
 آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «یاد روز سبت شفا دادن جایز است؟»
 ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و دورها کرد.
- ۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «یست از شما که الاغ یا گاو شروز سبت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟»
 پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.
- تعلیم درباره جاهطلبی**
- و برای مهمانان مثل زده، چون ملا حظہ فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیاری کردند.

پس به ایشان گفت:

«ون کسی تورا به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس نشین، مبادا کسی بزرگتر از تورا هم وعده خواسته باشد.»

۹ پس آن کسیکه تو و او را وعده خواسته بود بیاید و تورا گوید این کس را جای بده و تو بانجالت روی به صف نعال خواهی نهاد.

۱۰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبانت آید به تو گوید، ای دوست بر تر نشین آنگاه تورا در حضور مجلسیان عزت خواهد بود.

۱۱ زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویشتن را فرود آرد، سرفراز گردد.»
پس به آن کسیکه از او وعده خواسته بود نیز گفت: «قتی که چاشت یا شام دهی دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولت مند خود را دعوت مکن مبادا ایشان نیز تورا بخوانند و تورا عوض داده شود.»

۱۳ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و کوران را دعوت کن.

۱۴ که نجسته خواهی بود زیر اندازند که تورا عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد.»

مثل ضیافت بزرگ

آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «و شایحال کسیکه در ملکوت خدا غذا خورد.»

به وی گفت: «خصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود.»

۱۷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید زیرا که الحال همه چیز حاضر است.

۱۸ لیکن همه به یک رای عذر خواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعه‌های خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذوری.

۱۹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریدهام، میروم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی.

۲۰ سومی گفت: زنی گرفتم و از این سبب نمی توانم بیایم.

۲۱ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحبخانه

غضب نموده به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور.

۲۲ پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است.

۲۳ پس آقا به غلام گفت: به راهها و مرزها بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من برشود.

۲۴ زیرا به شما می‌گویم هیچ‌یک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.»

بهای شاگردی

و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت:

«گر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود.

۲۷ و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.

«ایرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول نشیند تا بر آورد و خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟

که می‌بادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که بپندد تمسخرگان گوید، این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند.

۳۱ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تا مل

نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می‌آید؟

و الا چون او هنوز دور است ایلیچای فرستاده شروط صلح را از او درخواست کند. «س همچنین هر یکی از شما که تمام ما می‌لک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود.

۳۴ «مک نیکو است ولی هر گاه نمک فاسد شد به چه چیز اصلاح پذیرد؟

نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش میریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.»

حکایت گوسفند گمشده

و چون همه با جگیران و نگاهکاران به نزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند،

فریسیان و کاتبان، همه همگان میگفتند: «بن شخص، نگاه کارن رامی پذیرد و با ایشان میخورد.»

پس برای ایشان این مثل رازده، گفت:

«یست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا

نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟

پس چون آن را یافت به شادی بردوش خود میگذارد،

و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را میطلبد و بدیشان میگوید بامن شادی کنید زیرا

گوسفند گمشده خود را یافته‌ام.

۷ به شما میگویم که برای منوال خوشی در آسمان رخ مینماید به سبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.

حکایت سکه گمشده

یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هر گاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته،

خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن را بیابد؟

و چون یافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده میگوید بامن شادی کنید زیرا درهم

گمشده را پیدا کرده‌ام.

۱۰ همچنین به شما میگویم شادی برای فرشتگان خدا روی میدهد به سبب یک خطا کار که توبه کند.»

حکایت پسر گمشده

باز گفت: «خصی را دو پسر بود.

۱۲ روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصدا موالی که باید به من رسد،

به من بده. پس او ما میلک خود را بر این دو تقسیم کرد.

۱۳ و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد

و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود.

۱۴ و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج

شدن شروع کرد.

- ۱۵ پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی اورا به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند.
- ۱۶ و آرزو می‌داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می‌خورند سیر کند و هیچکس اورا چیزی نمی‌داد.
- «خر به خود آمده، گفت چقدر از مزد دوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک میشوم،
- برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرده‌ام، و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر. در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز زد و رید که پدرش اورا دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده اورا در آغوش خود کشیده، بوسید.
- ۲۱ پس روی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.
- ۲۲ لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتی بردستش کنید و نعلین برپایه‌ایش، و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نمائیم.
- ۲۴ زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.
- اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید.
- ۲۶ پس یکی از نوکران خود را طلبیده پرسید این چیست؟
- به وی عرض کرد برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که اورا صحیح باز یافت.
- ۲۸ ولی او خشم نموده نخواست به خانه درآید تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.
- ۲۹ اما او در جواب پدر خود گفت، اینک سالهاست که من خدمت تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نکرده‌ام و هرگز بزرگاله‌ای به من ندادی تا باد وستان خود شادی کنم.

۳۰ لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی.

۳۱ او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.
۳۲ ولی میبایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

حکایت مباشر زیرک

و به شاگردان خود نیز گفت: «خصی دولتمند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد.

۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیدهام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.

۳ ناظر با خود گفت چکنم؟ زیرا مولا یم نظارت را از من می‌گیرد. طاقت زمین‌کنند ندارم و از گدایی نیز عار دارم.

۴ دانستم چکنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند.

۵ پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقا یم از تو چند طلب دارد؟
گفت صدر طلب روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.

۷ باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس.

«س آقا یم، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرد. زیرا ابنای این جهان در طبقه خویش از ابنای نور عاقل تر هستند.

۹ و من شمارا می‌گویم دوستان از مال بی‌انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شمارا به خیمه‌های جاودانی بپذیرند.

۱۰ آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد.

۱۱ و هرگاه در مال بی‌انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟

واگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟ هیچ خادم نمی تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت میکند و یا دیگری محبت، یا با یکی میبویند و دیگری را حقیر می شمارد. خدا و مامونارائی توانید خدمت نمایید.

و فریسیانی که زردوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند. ۱۵ به ایشان گفت، شما هستید که خود را پیش مردم عادل مینمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است. ۱۶ تورات و انبیاء تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده میشود و هر کس بجد و جهد داخل آن میگردد. ۱۷ لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.

۱۸ هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش در آورد، زنا کرده باشد.

ماجرای ثروتمند و فقیر

شخصی دولتمند بود که از غوان و گان میپوشید و هر روز در عیاشی با جلال بسر می برد. ۲۰ و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او میگذاشتند، و آرزو میداشت که از یاره هایی که از خوان آن دولتمند میریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند.

۲۲ باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند.

۲۳ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوش دید.

۲۴ آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من رحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سرانگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذبم.

۲۵ ابراهیم گفت ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را

- یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تو در عذاب.
- ۲۶ و علاوه بر این در میان ما و شما ورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که میخواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما تواند گذشت.
- ۲۷ گفتای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی.
- ۲۸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مباد ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.
- ۲۹ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیا را دارند سخن ایشان را بشنوند.
- ۳۰ گفت نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، تو به خواهند کرد.
- ۳۱ وی را گفت هر گاه موسی و انبیا را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

بخشش و ایمان

- و شاگردان خود را گفت: «ابداست از وقوع لغزشها، لیکن وای بر آن کسی که باعث آنها شود.»
- ۲ او را بهتر میبود که سنگ آسیایی برگردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد.
- ۳ احتراز کنید و اگر ادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را بخش.
- ۴ و هر گاه در روزی هفت کرت به تو نگاه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می کنم، او را بخش.»
- آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «یمان ما را زیاد کن.»
- خداوند گفت: «گرایمان به قدر دانه خردلی میداشتید، به این درخت افراغ می گفتید که کنده شده در دریا نشانده شود اطاعت شما می کرد.
- «ما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید به وی گوید، بزودی بیا و بنشین.
- ۸ بلکه آیا بدو نمی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت

کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیا شام؟
 آیا از آن غلام منت میکشد از آنکه حکمهای او را بهجا آورد؟ گمان ندارم.
 ۱۰ همچنین شمانیز چون به هر چیزی که مامور شدهاید عمل کردید، گویند که غلامان
 بینفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود بهجا آوردیم.»

شفای ده جذامی

و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم میکرد از میانه سامره و جلیل میرفت.
 ۱۲ و چون به قریه‌های داخل میشد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور
 ایستاده،
 به آواز بلند گفتند: «ی عیسی خداوند بر ما ترحم فرما.»
 او به ایشان نظر کرده گفت: «روید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون میرفتند، طاهر
 گشتند.
 ۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تحمید میکرد.
 ۱۶ و پیش قدم او به روی در افتاده وی را شکر کرد. و او از اهل سامره بود.
 ۱۷ عیسی ملتفت شده گفت: «یاده نفر طاهر نشدند، پس آن نه بجاشدند؟
 آیا هیچکس یافت نمی شود که برگشته خدا را تحمید کند جز این غریب؟»
 و بدو گفت: «رخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

تعلیم درباره آمدن ملکوت خدا

و چون فرسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی میآید، او در جواب ایشان گفت:
 «لکوت خدا با مراقت نمی آید.
 ۲۱ و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان
 شماست.»
 و به شاگردان خود گفت: «یامی میآید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای
 پسر انسان را ببینید و نخواهید دید.
 ۲۳ و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید.
 ۲۴ زیرا چون برق که از نیک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان
 میشود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود.»

- ۲۵ لیکن اول لازم است که اوزحمت بسیار بیند و از این فرقه مطرود شود. و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود، که میخوردند و مینوشیدند و وزن و شوهر می گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه راهلاک ساخت.
- ۲۸ و همچنانکه در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول میبودند، تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه راهلاک ساخت.
- ۳۰ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود.
- ۳۱ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزول نکند تا آنهارا بردارد و کسیکه در صحرا باشد همچنین برنگردد.
- ۳۲ زن لوط را پیدا آورد.
- ۳۳ هر که خواهد جان خود را برهاند آن راهلاک خواهد کرد و هر که آن راهلاک کند آن رازنده نگاه خواهد داشت.
- ۳۴ به شما میگویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.
- ۳۵ و دو زن که در یک جادستاس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.
- ۳۶ و دو نفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.»
- در جواب وی گفتند: «جای خداوند.» گفت: «هر جایی که لاش باشد در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

حکایت بیوه زن

- و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید.
- ۲ پس گفت که «شهری دآوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان میداشت.
- ۳ و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده میگفت، داد مرا از دشمن بگیر.
- ۴ و تا مدتی به وی اعتنا نمود ولیکن بعد از آن با خود گفت هر چند از خدائی ترسم و از

مردم با کی ندارم،

لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت میدهد، به داد او میرسم، مبادا پیوسته آمده مرا به رنج آورد.

۶ خداوند گفت بشنوید که این داور بی انصاف چه میگوید؟

و آیا خدا بر گریه‌گران خود را که شبانه روز بدواستغاثه میکنند، دادرسی نخواهد کرد، اگر چه برای ایشان دیر غضب باشد؟

به شما میگویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟

حکایت دعای فریسی و باجگیر

و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد میداشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر میشمردند.

۱۰ که «و نفری یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند.

۱۱ آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر میکنم که مثل سایر

مردم حریص و ظالم و زنا کار نیستم و نه مثل این باجگیر،

هر هفته دو مرتبه روزه میدارم و از آنچه پیدا میکنم دهیک میدهم.

۱۳ اما آن باجگیر دور ایستاده نحو است چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من نگاهکار ترحم فرما.

۱۴ به شما میگویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.»

برکت دادن کودکان

(تی:، مرقس:)

پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند.

۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «چه‌ها را و گذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینهاست.

۱۷ هر آینه به شما میگویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگردد.»

جوان ثروتمند

(تی:، مرقس:)

ویکی از روسازوی سوال نموده، گفت: «ی استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟»

عیسی وی را گفت: «زهر چه مرا نیکو میگوئی و حال آنکه هیچکس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.

۲۰ احکام رومی دانی ز نامکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.»

گفت: «میع اینهار از طفولیت خود نگاه داشتم.»

عیسی چون این را شنید بدو گفت: «نوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.»

چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت.

۲۴ اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «ه دشوار است که دولت‌مندان داخل ملکوت خدا شوند.

۲۵ زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولت‌مندی در ملکوت خدا.»

اما شنوندگان گفتند: «س که میتواند نجات یابد؟»

او گفت: «نچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.»

پطرس گفت: «ینک ما همه چیز را ترک کرده پیروی تو می‌کنیم.»

به ایشان گفت: «راینه به شما میگویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند،

جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(تی:، مرقس:)

پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «ینک به اورشلیم میرویم و آنچه به زبان انبیا درباره

پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید.
 ۳۲ زیرا که او را به امته تسلیم میکنند و استهزا و یحرمی کرده آب دهان بروی انداخته
 و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.»
 اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه میگفت،
 درک نکردند.

شفای فقیر کور

(تی:، مرقس:)

و چون نزدیک اریحار رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود.
 ۳۶ و چون صدای گروهی را که میگذشتند شنید، پرسید چه چیز است؟
 گفتندش عیسی ناصری در گذراست.
 ۳۸ در حال فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.»
 و هر چند آنانی که پیش میرفتند او را نهیب میدادند تا خاموش شود، او بلند تر فریاد میزد
 که پسر داود بر من ترحم فرما.
 ۴۰ آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او را نزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی
 پرسیده،
 گفت: «میخواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بیناشوم.»
 عیسی به وی گفت: «یناشو که ایمانت تو را شفا داده است.»
 در ساعت بینایی یافته، خدا را تجیدگان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند،
 خدا را تسبیح خواندند.

زکای باجگیر

پس وارد اریحاشده، از آنجایی گذشت.
 ۲ که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود،
 خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود.
 ۴ پس پیش دویده بر درخت افراخی برآمد تا او را ببیند. چونکه او میخواست از آن
 راه عبور کند.

۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگرسته اورا دید و گفت: «ی زکی بشتاب و به زیریازیرا که باید امر و زدر خانه تو بمانم.»
 پس به زودی پایین شده اورا به خرمی پذیرفت.
 و همه چون این را دیدند، همهمه‌گان می‌گفتند که در خانه شخصی نگاه‌کار به میهمانی رفته است.
 ۸ اما زکی برپاشده به خداوند گفت: «لخالای خداوند نصف ما می‌ملک خود را به فقرای ده‌م و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر دورد می‌کنم.»
 عیسی به وی گفت: «مروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم‌پسر ابراهیم است.»

۱۰ زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»

حکایت پادشاه و ده غلام

و چون ایشان این را شنیدند او مثلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می‌بردند که ملکوت خدا میباید در همان زمان ظهور کند.
 ۱۲ پس گفت: «خصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند.»
 ۱۳ پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده ده قنطاریه ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.
 ۱۴ اما اهل ولایت او، چونکه اورا دشمن می‌داشتند ایل‌چیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.
 و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است.
 ۱۶ پس اولی آمده گفت، ای آقا قنطار توده قنطار دیگر نفع آورده است.
 ۱۷ بدو گفت آفرینای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی برده شهر حاکم شو.
 ۱۸ و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است.
 ۱۹ اورا نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی کن.
 ۲۰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قنطار تو موجود است، آن را در پارچه‌های نگاه

داشتهام.

۲۱ زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تند خوئی هستی. آنچه نگذاردهای، برمی داری و از آنچه نکاشتهای درومی کنی.

۲۲ به وی گفت، از زبان خودت برتوفتوی میدهم، ای غلام شریرو. دانسته‌ای که من مرد تند خوئی هستم که بر میدارم آنچه را نگذاشته‌ام و درو می‌کنم آنچه را نپاشیده‌ام.

۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟ پس به حاضرین فرمود قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید.

۲۴ به او گفتند ای خداوند، وی ده قنطار دارد.

۲۶ زیرا به شمامی گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.

۲۷ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید.

۲۹ و چون نزدیک بیتفاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،

گفت: «ه آن قریه‌ای که پیش روی شماست بروید و چون داخل آن شدید، گره الاغی بسته خواهید یافت که هیچکس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.

۳۱ و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز می‌کنید، به وی گوید خداوند اورا لازم دارد.» پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بودند یافتند.

۳۳ و چون گره را باز می‌کردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا گره را باز می‌کنید؟ گفتند خداوند اورا لازم دارد.

۳۵ پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر گره افکنده، عیسی را سوار کردند.

۳۶ و هنگامی که او میرفت جامه‌های خود را در راه می‌گستردند.

و چون نزدیک بهسرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، بهسبب همه قواتی که از او دیده بودند.

۳۸ و میگفتند مبارک باد آن پادشاهی که میآید، به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلیٰ علین باد.

۳۹ آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ی استاد شاگردان خود را نهیب نما.»

او در جواب ایشان گفت: «ه شما میگوییم اگر اینها ساکت شوند، هر آینه سنگها به صدا آیند.»

و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته، گفت: «گرتونیز میدانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو میشد، لاکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.»

۴۳ زیرا ایامی بر تو میآید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده از هر جانب محاصره خواهند نمود.

۴۴ و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی برسنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را ندانستی.»

تطهیر هیکل

(تی:، مرقس:)

و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش میکردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.

۴۶ و به ایشان گفت: «کتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساختهاید.»

و هر روز در هیکل تعلیم میداد، اما روسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او میکردند.

۴۸ و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

سوال درباره اقتدار عیسی

(تی:، مرقس:)

روزی از آن روزها واقع شده هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت میداد که روسا

کهنه و کاتبان بامشاخ آمده،

به وی گفتند: «ه ما بگو که به چه قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟»

در جواب ایشان گفت: «نیز از شما چیزی میپرسم. به من بگوید.

۴ تعمیدیحی از آسمان بود یا از مردم؟»

ایشان با خود اندیشیده، گفتند که اگر گویم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟

و اگر گویم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین میدارند که یحیی نبی است.»

پس جواب دادند که «می دانیم از کجا بود.»

عیسی به ایشان گفت: «نیز شمارائی گویم که این کارها را به چه قدرت بهجامیآورم.»

حکایت باغبانهای ظالم

(تی:، مرقس:)

و این مثل را به مردم گفتن گرفت که «خصی تا کستانی غرس کرد و به باغبانش سپرده

مدت مدیدی سفر کرد.

۱۰ و در موسم غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوه باغ بد و سپارند. اما باغبانان او را

زده، تهیدست بازگردانیدند.

۱۱ پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده بجرمت کرده، تهیدست

بازگردانیدند.

۱۲ و باز سومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند.

۱۳ آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم؟ پسر حبیب خود را میفرستم شاید چون او را بینند

احترام خواهند نمود.

۱۴ اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکر کنان گفتند، این وارث میباشد، بیایید

او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.

۱۵ در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد

کرد؟

او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس چون شنیدند گفتند حاشا. به ایشان نظر افکنده گفت: «س معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران رد کردند، همان سرزایه شده است.»

۱۸ و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟»
آنگاه روسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند. لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را در باره ایشان زده بود.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(تی:، مرقس:)

و مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صالح مینمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند.

۲۱ پس از او سوال نموده گفتند: «ای استاد میدانیم که توبه راستی سخن میرانی و تعلیم میدهی و از کسی روداری نمی کنی، بلکه طریق خدا را به صدق میآموزی، آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟»

او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «را برای چه امتحان میکنید؟ دیناری به من نشان دهید. صورت و رقمش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «ز قیصر است.»

او به ایشان گفت: «س مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.»
پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ساکت ماندند.

سوال درباره قیامت

(تی:، مرقس:)

و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده از وی سوال کرده، گفتند: «ای استاد، موسی برای مانوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد وی اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.

۲۹ پس هفت برادر بودند که اولی زن گرفته اولادنا آورده، فوت شد.

۳۰ بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز یا اولاد بمرد.

۳۱ پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزندان آورده، مردند.

۳۲ و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت.

۳۳ پس در قیامت، زن کد امیک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟»
عیسی در جواب ایشان گفت: «بنای این عالم نکاح میکنند و نکاح کرده میشوند.

۳۵ لیکن آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند.

۳۶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدای باشند، چونکه پسران قیامت هستند.

۳۷ و اما اینکه مردگان برمی خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند.

۳۸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.»

پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند: «ی استاد. نیکو گفتی.»

و بعد از آن هیچکس جرات آن نداشت که از وی سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(تی:، مرقس:)

پس به ایشان گفت: «گونه میگویند که مسیح پسر داوود است

و خود داوود در کتاب زبور میگوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین

تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟

پس چون داوود او را خداوند میخواند چگونه پسر او مییابد؟»

هشدار به رهبران مذهبی

(تی:، مرقس:)

و چون تمامی قوم میشنیدند، به شاگردان خود گفت:

«پرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را میپسندند و سلام در بازارها و صدر

کلیس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست میدارند.

۴۷ و خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعند و نماز را به ریاکاری طول می‌دهند. اینها عذاب شدیدی تر خواهند یافت.»

هدیه بیوه‌زن فقیر

(رقس:)

و نظر کرده و دو تمندانی را دید که هدایای خود را در بیت‌المال میاندازند.

۲ و بیوه‌زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت.

۳ پس گفت: «آینه به شمای گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت.

۴ زیرا که همه ایشان از زیادی خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.

آینده جهان

(تی:، مرقس:)

و چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت: «یامی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد.

۷ و از او سوال نمود، گفتند: «ی استاد پس این امور کی واقع میشود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟»

گفت: «حتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید.

۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول ضرور است لیکن انتها در ساعت نیست.»

پس به ایشان گفت: «ومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد.

۱۱ و زلزله‌های عظیم در جایها و خطیها و و باها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.

۱۲ و قبل از این همه، بر شما دست اندازی خواهند کرد و جفا نموده شمارا به کلیس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکام بجهت نام من خواهند برد.

۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید.

۱۴ پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید، زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود.

۱۶ و شمارا والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شمارا به قتل خواهند رسانید.

۱۷ و جمیع مردم به جهت نام من شمارا نفرت خواهند کرد.

۱۸ و لکن موی از سر شما گم نخواهد شد.

۱۹ جانهای خود را به صبر در یابید.

«چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است.»

۲۱ آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بود، داخل شهر نشود.

۲۲ زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود.

۲۳ لیکن وای بر آبستان و شیردهندگان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد.

۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امتهای اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امتهای خواهد شد تا زمانهای امتهای انجام رسد.

بازگشت مسیح

(تی:، مرقس:)

و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امتهای خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش.

۲۶ و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می شود، زیرا قواوت آسمان متزلزل خواهد شد.

۲۷ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که برای سوار شده با قوت و جلال عظیم می آید.

«چون ابتدای این چیزها بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.»

و برای ایشان مثلی گفت که «رخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمائید، که چون میبینید شکوفه میکند خود میدانید که تابستان نزدیک است. ۳۱ و همچنین شمانیز چون بینید که این امور واقع میشود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است.

۳۲ هر آینه به شما میگویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت. ۳۳ آسمان وزمین زایل میشود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(تی:، مرقس:)

پس خود را حفظ کنید مبادا دلهای شما از پر خوری و مستی و اندیشه های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.

۳۵ زیرا که مثل دای بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد.

۳۶ پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.»

و روزها را در هیکل تعلیم میداد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیئون بهسر میبرد.

۳۸ و هر بامداد قوم زدوی در هیکل میشتافتند تا کلام او را بشنوند.

توطئه عیسی

(تی:، مرقس:)

و چون عید فطیر که به فصیح معروف است نزدیک شد،

روسای کهنه و کاتبان مترصد میبودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

طرح خیانت یهودا

(تی:، مرقس:)

اما شیطان در یهودای مسمی به انجریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت،

و آورفته باروسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند.

۵ ایشان شاد شده با او عهد بستند که تقدی به وی دهند.

۶ و اوقبول کرده در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(تی:، مرقس:)

اما چون روز فطیر که در آن میبایست فصح را ذبح کنند رسید،
 پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «روید و فصح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.»
 به وی گفتند: «رکجا میخواهی مهیا کنیم؟»
 ایشان را گفت: «ینک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی
 خورد. به خانهای که او درآید، از عقب وی بروید،
 و به صاحبخانه گوید، استاد تورامی گوید مهمانخانه کجاست تا در آن فصح را با شما گردان
 خود بخورم.»

۱۲ او بالا خانهای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد در آنجا مهیا سازید.»
 پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصح را آماده کردند.

شام آخر

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون وقت رسید باد و از ده رسول بنشست.
 ۱۵ و به ایشان گفت: «شتیاق بینهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصح را
 با شما بخورم.»
 ۱۶ زیرا به شما میگویم از این دیگری خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.»
 پس پیالهای گرفته، شکر نمود و گفت: «بن را بگیرد و در میان خود تقسیم کنید.»
 ۱۸ زیرا به شما میگویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مود دیگر نخواهم نوشید.»
 و نان را گرفته، شکر نمود و پیاره کرده، به ایشان داد و گفت: «بن است جسد من که برای
 شما داده میشود، این را به یاد من به جا آرید.»
 و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «بن پیاله عهد جدید است در خون من که
 برای شما ریخته میشود.»
 ۲۱ لیکن اینک دست آن کسی که مرا تسلیم میکند با من در سفره است.»

۲۲ زیرا که پسر انسان بر حسب آنچه مقدر است، می‌رود لیکن وای بر آن کسیکه او را تسلیم کند.»

آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدامیک از ایشان باشد که این کار بکند؟ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدامیک از ایشان بزرگتر می‌باشد؟
آنگاه به ایشان گفت: «لاطین امتهای ایشان سروری میکنند و حکام خود را ولینعمت می‌خوانند.»

۲۶ لیکن شما چنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکترباشد و پیشوا چون خادم.
۲۷ زیرا کدامیک بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم.

۲۸ و شما کسانی مباحثه‌های من با من به سر بردید.

۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار میدهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود.

۳۰ تادرم ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته برد و از ده سبط اسرائیل داوری کنید.»

پیشگویی انکار پطرس
(و حنا.)

پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شمارا چون گندم غربال کند،

لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.»

به وی گفت: «ای خداوند حاضر من که با تو بروم حتی در زندان و در موت.»

گفت: «و رامیگویم ای پطرس امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی.»

و به ایشان گفت: «نگاهی که شمارا بیکسسه و توشهدان و کفش فرستادم به هیچ چیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ.

۳۶ پس به ایشان گفت: «یکن الان هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشهدان را و کسیکه شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد.

۳۷ زیرا بہ شما میگویم کہ این نوشتہ در من مییابد بہ انجام رسید، یعنی با گاہکاران محسوب شد زیرا ہر چہ در خصوص من است، انقضادارد.

۳۸ گفتند: «ی خداوند اینک دو شمشیر،» بہ ایشان گفت: «افی است.»

باغ جتسیمانی

(تی:، مرقس:)

و بر حسب عادت بیرون شدہ بہ کوہ زیتون رفت و شاگردانش از عقب اورفتند.

۴۰ و چون بہ آن موضع رسید، بہ ایشان گفت: «عا کنید تا در امتحان نیفتید.»

و او از ایشان بہ مسافت پرتاپ سنگی دور شدہ، بہ زانو در آمد و دعا کردہ، گفت:

«ی پدر اگریخواہی این پالہ را از من بگردان، لیکن نہ بہ خواہش من بلکہ بہ ارادہ تو.»

و فرشتہای از آسمان بر او ظاہر شدہ اورا تقویت مینمود.

۴۴ پس بہ مجاہدہ افتادہ بہ سعی بلیغتر دعا کرد، چنانکہ عرق او مثل قطرات خون بود

کہ بر زمین میریخت.

۴۵ پس از دعا برخاستہ نزد شاگردان خود آمدہ ایشان را از حزن در خواب یافت.

۴۶ بہ ایشان گفت: «رای چہ در خواب ہستید؟ برخاستہ دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»

دستگیری عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و سخن ہنوز بر زبانش بود کہ ناگاہ جمعی آمدند و یکی از آن دوازده کہ یہودان نام داشت

بر دیگران سبقت جستہ نزد عیسی آمد تا اورا ببوسد.

۴۸ و عیسی بد و گفت: «ی یہود آیا بہ بوسہ پسر انسان را تسلیم میکنی؟»

رفقایش چون دیدند کہ چہ میشود عرض کردند خداوند ابہ شمشیر بزیم.

۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنہ رازدہ، گوش راست اورا از تن جدا کرد.

۵۱ عیسی متوجہ شدہ گفت: «ابہ این بگذازید.» و گوش اورا لمس نمودہ، شفاداد.

پس عیسی بہ روسای کهنہ و سرداران سپاہ ہیکل و مشایخی کہ نزد او آمدہ بودند گفت:

«و یارزد با شمشیرها و چو بہ بیرون آمدید.

۵۳ وقتی کہ ہر روزہ در ہیکل باشما میبوم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است

ساعت شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

پس اورا گرفته بردند و ہسرای رئیس کهنہ آوردند و پطرس ازدوراز عقب میآمد.
۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشستہ بودند، پطرس در میان ایشان بنشست.

۵۶ آنگاہ کنیزکی چون اورا در روشنی آتش نشستہ دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص ہم با او میبود.»

اووی را انکار کردہ گفت: «ی زن اورا نمی شناسم.»

بعد از زمانی دیگری اورا دیدہ گفت: «واز اینہا ہستی.» پطرس گفت: «ی مرد، من نیستم.»

و چون تخمین یک ساعت گذشت یکی دیگر باتا کید گفت: «لاشک این شخص از رفقای او است زیرا کہ جلیلی ہم هست.»

پطرس گفت: «ی مرد نمی دانم چہ میگوینی؟» در همان ساعت کہ این رامی گفت خروس بانگ زد.

۶۱ آنگاہ خداوند روگردانیدہ بہ پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را کہ خداوند بہ وی گفتہ بود بہ خاطر آورد کہ قبل از بانگ زدن خروس سہ مرتبہ مرا انکار خواہی کرد.

۶۲ پس پطرس بیرون رفتہ زار زار بگریست.

و کسانی کہ عیسی را گرفتہ بودند، اورا تا زیانہ زدہ استہزائمودند.

۶۴ و چشم او را بستہ طپانچہ بر رویش زدند و از وی سوال کردہ، گفتند: «بوت کن

کہ تورا زدہ است؟»

و بسیار کفر دیگر بہ وی گفتند.

محکوم شدن عیسی

(تی:، مرقس:)

و چون روز شد اہل شورای قوم یعنی روسای کهنہ و کاتبان فراہم آمدہ در مجلس خود او را آورده،

گفتند: «گر تو مسیح هستی به ما بگو:» و به ایشان گفت: «گر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.

۶۸ و اگر از شما سوال کنم جواب نمی دهید و مرا راه نمی کنید.

۶۹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.»

همه گفتند: «س تو پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «ما میگویند که من هستم.» گفتند: «یگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

مخاطبه در حضور پیلاطس

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلاطس بردند.

۲ و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته ایم که قوم را گمراه میکند و از

جزیه دادن به قیصر منع مینماید و میگوید که خود مسیح و پادشاه است.»

پس پیلاطس از او پرسیده، گفت: «یا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «و می گوئی.»

آنگاه پیلاطس به روسای کهنه و جمیع قوم گفت که «این شخص هیچ عیبی نمی یابم.»

ایشان شدت نموده گفتند که «و مرا می شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم میدهد.»

مخاطبه در حضور هیروдіس

چون پیلاطس نام جلیل را شنید پرسید که «یا این مرد جلیلی است؟»

و چون مطلع شد که از ولایت هیروдіس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروдіس در آن ایام در اورشلیم بود.

۸ اما هیروдіس چون عیسی را دید، بغایت شاد گردید زیرا که مدت مدیدی بود میخو. است او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و متر صد میبود که معجزهای از او بیند.

۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.

۱۰ و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بروی شکایت مینمودند.

۱۱ پس هیروдіس بالشکریان خود او را افتتاح نمود و واستهزا کرده لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلطس او را باز فرستاد.

۱۲ و در همان روز پیلطس و هیروдіس بایکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

صدور حکم مصلوب شدن

(تی:، مرقس:)

پس پیلطس روسای کهنه و سرادران و قوم را خوانده،

به ایشان گفت: «بن مرد را نزد من آورید که قوم رامیشوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعای کنید اثری نیافتم.

۱۵ و نه هیروдіس هم زیرا که شمار نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.

۱۶ پس او را تنبیه نموده رها خواهم کرد.»

زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند.

۱۸ آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «و راهلاک کن و برابر برای ما رها فرما.»

و او شخصی بود که بهسبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود.

۲۰ باز پیلطس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند.

۲۱ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «و را مصلوب کن، مصلوب کن.»

بار سوم به ایشان گفت: «را؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس

او را تادیب کرده رها می‌کنم.»

اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و روسای کهنه غالب آمد.

۲۴ پس پیلطس فرمود که بر حسب خواهش ایشان بشود.

۲۵ و آن کس را که بهسبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

در راه جلیتا

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و چون او را میبردند شمعون قیروانی را که از صحرا میآمد مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد.

۲۷ و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه میزدند و برای او ماتم میگرفتند، در عقب او افتادند.

۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ی دختران اورشلیم برای من گریه مکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید.

۲۹ زیرا اینک ایامی میآید که در آنها خواهند گفت، خوشبحال نازادگان و رحمهایی که بار نیاروردند و پستانهایی که شیر ندادند.

۳۰ و در آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر ما بفتید و به تلها که ما را پنهان کنید.

۳۱ زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند به چوب خشک چه خواهد شد؟»

مصلوب شدن عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و دو نفر دیگری که خطا کار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.

۳۳ و چون به موضعی که آن را کاسه سر میگویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطا کار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.

عیسی گفت: «ی پدر اینها را بیامر ز، زیرا که نمی دانند چه میکنند.» پس جامه های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند.

۳۵ و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان میگفتند:

«یگران رانجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدایم باشد خود را برهانند.»

و سپاهیان نیز او را استهزا میکردند و آمده او را سر که میدادند،

و میگفتند: «گرتو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.»

و بر سر او تقصیرنامه های نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که «ین است پادشاه یهود.»

و یکی از آن دو خطا کار مصلوب بروی کفر گفت که «گرتو مسیح هستی خود را و ما

را برهان.»

اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: «گرتواز خدایم ترسی؟ چونکه تونیز زیر همین حکمی.»

۴۱ و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچ کار بیجان کرده است.»

پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.»
عیسی به وی گفت: «راینه به تو می‌گوییم امروز ما من در فردوس خواهی بود.»

جان سپردن عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و تخمین از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین رافرو گرفت.

۴۵ و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت.

۴۶ و عیسی به آواز بلند صد ازده گفت: «ای پدر بهدستهای تو روح خود را میسپارم.»

این را بگفت و جان را تسلیم نمود.

۴۷ اما یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را تعجبید کرده، گفت: «رحقیقت، این مرد صالح بود.»

و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.

۴۹ و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند

تا این امور را ببینند.

تدفین عیسی

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود،

که در رای و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رومه بلدی از یلادیه بود و انتظار ملکوت خدا را میکشید،

نزدیک پیلاتس آمده جسد عیسی را طلب نمود.

۵۳ پس آن را پائین آورده در گنای پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچکس

ابد در آن دفن نشده بود سپرد.

۵۴ و آن روز تهیه بود و سبت نزدیک میشد.

۵۵ وزنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند.
۵۶ پس برگشته، حنوط و عطریات مهیاساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام گرفتند.

قیام عیسی مسیح

(تی:، مرقس:، یوحنا:)

پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان.

۲ و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند.

۳ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند

و واقع شده هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشانه نزد ایشان بایستادند.

۵ و چون ترسان شده سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند:

«رازنده را از میان مردگان میطلبید؟»

در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده،

گفت ضروری است که پسرانسان به دست مردم نگاهدار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.»

پس سخنان او را به خاطر آوردند.

و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند.

۱۰ و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند.

۱۱ لیکن سخنان زنان راهزندان پنداشته باور نکردند.

۱۲ اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

در راه عموآس

(رقس:)

واینک در همان روز دونفر از ایشان میرفتند به سوی قریه‌های که از اورشلیم به مسافت، شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت.

۱۴ و بایک دیگر از تمام این وقایع گفتگومی کردند.

۱۵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه میبودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.

۱۶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند.

۱۷ او به ایشان گفت: «حرفهاست که بایکدیگر میزنید و راه را به کدورت میپیمایید؟» یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «گر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟»

به ایشان گفت: «ه چیز است؟» گفتندش: «باره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،

و چگونگی روسای کهنه و حکام ما و راه فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند. ۲۱ اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه میباید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امر و زلزله و وقوع این امور روز سوم است،

و بعضی از زنان ما را به حیرت انداختند که با مدادان نزد قبر رفتند،

و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رویا دیدیم که گفتند او زنده شده است.

۲۴ و جمعی از رفقای ما بهسر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند نیافتند لیکن او را ندیدند.»

او به ایشان گفت: «ی بیفهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند.

۲۶ آیا نمی بایست که مسیح این زحمات را ببند تا به جلال خود برسد؟»

پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود. و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، اوقصد نمود که دور تر رود.

۲۹ و ایشان الحاح کرده، گفتند که «اما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به

آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود.

۳۰ و چون با ایشان نشستند و آنان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد.

۳۱ که ناگاه چشمانشان باز شده، اورا شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد.
 ۳۲ پس بایکدیگر گفتند: «یاد دل درد رون مائی سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم مینمود
 و کتب را بجهت ما تفسیر میکرد؟»
 و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازدهه را یافتند که بارفقای خود
 جمع شده

می گفتند: «داوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.»
 و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظاهر شدن بر شاگردان (و حنا:)

و ایشان در این گفتگو میبودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت:
 «لام بر شما باد.»

اما ایشان لرزان و ترسان شده گمان بردند که روحی میبینند.
 ۳۸ به ایشان گفت: «را مضطرب شدید و برای چه در دلهای شما شباهت روی میدهد؟
 دستها و پایهایم راملا حظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا
 که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه مینگرید که در من است.»

این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد.
 ۴۱ و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت:
 «یز خورا کی در اینجا دارید؟»

پس قدری از ماهی بریان و از شانه غسل به وی دادند.

۴۳ پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.

عیسی در اورشلیم باشاگردان

و به ایشان گفت: «مین است سخنانی که وقتی باشما بودم گفتم ضروری است که آنچه
 در تورات موسی و صحف انبیا و زبور در باره من مکتوب است به انجام رسد.»
 و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.

۴۶ و به ایشان گفت: «رهمین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح

زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.

۴۷ و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امتها به نام او کرده

شود.

۴۸ و شما شاهد بر این امور هستید.

۴۹ و اینک، من موعود پدر خود را بر شما میفرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا

وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان

(رقس):

پس ایشان را بیرون از شهر تائیت عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.

۵۱ و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان

بالا برده شد.

۵۲ پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.

۵۳ و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس میگفتند. آمین.

lxxxi

قدیم ترجمہ

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian
language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on Apr from source files dated Aug
cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f